

فانشیسم، بوسه‌ای بر لب و دشنه‌ای در قلب؛ حاشیه‌ای بر «زندگی و سرنوشت» اثر واسیلی گروسمن

هرمز دیار



می‌توان شهرهای بزرگ با خاک یکسان شده (از جنگ) را از نو برپا کرد؛ اما هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند مژگان ظریف چشم کودکی جان‌باخته را بلند کند. [1] ([print/articles/4502#_edn1](https://www.print/articles/4502#_edn1)) (واسیلی گروسمن)

کم‌شمارند نویسندگان بزرگی که بی‌درنگ به رخدادها سترگ و تکان‌دهنده‌ی جهان واکنش نشان دهند و آن را در پیکر رمان درآورند. به‌طور معمول، مدتی کم‌بیش بلند باید سپری شود؛ غبار حوادث فروبشیند و آنگاه نویسنده از دور دست، ستیغ تا دامنه‌ی ماجرا را فرا چشم ببندد، قلم به کف گیرد و حماسه‌ی خود را بنگارد؛ چنان‌که تولستوی، جنگ و صلح را نیم سده پس از تهاجم ناپلئون به روسیه به روی کاغذ آورد. گروسمن اما استثنایی بر این قاعده بود؛ او تنها چند ماه پس از پایان نبرد استالین‌گراد، به کار نوشتن رمان برای آرمانی عادلانه [2] ([print/articles/4502#_edn2](https://www.print/articles/4502#_edn2))، در شرح این نبرد خونین، همت گمارد (<https://thecritic.co.uk/issues/july-august-2020/writer-who-caught-the-reality-of-war>). جهان ادبی، بخت بلندی داشت که یکی از نویسندگان زنده‌ی سده‌ی بیستم، در قالب یک خبرنگار، شاهد عینی یکی از سرنوشت‌سازترین نبردهای جهان در جبهه‌ی شرقی بود.

واسیلی گروسمن در ۱۲ دسامبر ۱۹۰۵ در بردیچف، شهر کوچکی در غرب کی‌یف، به دنیا آمد. بردیچف موطن یکی از بزرگ‌ترین جوامع یهودی بود و یهودستیزان آن را «پایتخت یهود» می‌نامیدند. [3] ([print/articles/4502#_edn3](https://www.print/articles/4502#_edn3)) بسیاری از ویژگی‌های «داوید» پسرک یهودی در رمان زندگی و سرنوشت، جزئیات کودکی خود گروسمن را در بردیچف باز می‌تاباند. [4] ([print/articles/4502#_edn4](https://www.print/articles/4502#_edn4)) پدر و مادر واسیلی، یهودی بودند اما نه پایبند آداب و رسوم آن. از همین رو واسیلی را به نام یهودی‌اش، یوسف، صدا نمی‌زدند. واسیلی هیچ‌گاه زبان ییدیش را، که زبان اکثریت قریب‌به‌اتفاق یهودیان بردیچف بود، نیاموخت. مادرش اما در سپتامبر ۱۹۴۱ در قتل عام یهودیان در بردیچف همراه با ۲۰ هزار یهودی دیگر به قتل رسید. [5] ([print/articles/4502#_edn5](https://www.print/articles/4502#_edn5))

واسیلی بخشی از دوران کودکی‌اش را به‌همراه مادر در سوئیس، احتمالاً ژنو، به‌سر برد. مادرش زبان فرانسوی تدریس می‌کرد. واسیلی از سال ۱۹۱۴ تا سال ۱۹۱۹ در دبیرستانی در کی‌یف درس خواند و از سال ۱۹۲۴ تا سال ۱۹۲۹ در دانشگاه دولتی مسکو به تحصیل شیمی پرداخت. پس از فراغت از دانشگاه، گروسمن به ناحیه‌ی صنعتی دونباس نقل مکان کرد و در معادن آنجا ناظر ایمنی بود و هم‌زمان در موسسه‌ی طب، شیمی درس می‌داد. مقارن با همین ایام بود که گروسمن به نویسندگی نیز رو آورد. با وجود این، مطالعات علمی همچنان بر شیوه‌ی نگارش او پرتو می‌افکند. علاقه‌ی او به علم از نخستین داستان‌هایش به‌خوبی پیداست. چنان‌که «کولیا» قهرمان نوجوان داستان «چهار روز» (Four Days) اعجوبه‌ای است که کتاب‌های فیزیک نظری، ریاضیات و شیمی را

می‌بلعد. خودِ گروسمن جوان، رؤیای تولید پروتئین مصنوعی و تبدیل‌شدن به یک دانشمند برجسته را در سر می‌پروراند؛ با آنکه این امر مستلزم دور زدن محدودیت‌های تحصیلی و حرفه‌ای برای یهودیان در امپراتوری روسیه بود (<https://lithub.com/vasily-grossman-and-the-plight-of-soviet-jewish-scientists>).

همین اشتیاق او به علوم مدرن بود که سرانجام سبب شد تا قهرمان اثر دوگانه‌ی خود را در پیکر یک فیزیکدان هسته‌ای مجسم سازد. ویکتور اشتروم، که در هر دو کتاب برای آرمانی عادلانه و زندگی و سرنوشت نقش اصلی را ایفا می‌کند، فیزیکدان و عضو فرهنگستان علوم است. با این حال، ویکتور اشتروم، به‌طور کامل، آفریده‌ی قلم گروسمن نبود. پیشتر یک فیزیکدان هسته‌ای یهودی به نام اشتروم وجود داشت که از قضا معاصر گروسمن و در زمره‌ی دوستان او بود. [6] ([print/articles/4502#_edn6/](https://lithub.com/vasily-grossman-and-the-plight-of-soviet-jewish-scientists)) البته سرنوشت لف پاکولیچ اشتروم (۱۹۳۶-۱۸۹۰) بسیار غمانگیزتر از همنام ادبی او بود. اشتروم واقعی، رئیس گروه فیزیک نظری دانشگاه کی‌یف بود. در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰، او نظریه‌ی ذرات تندروتر از نور را صورت‌بندی کرد. با این حال، در خلال پاکسازی بزرگ استالین، به‌عنوان یک تروتسکیست و «دشمن مردم» بازداشت و سپس اعدام شد. مطالعات پیشگامانه‌ی او در فیزیک هسته‌ای از کتابخانه‌های شوروی حذف و نابود شد. با وجود این، برخی از جزوات اشتروم در غرب باقی ماند و در سال ۲۰۱۲ گروهی از نویسندگان «تاریخ علم در اوکراین و روسیه» زندگی‌نامه‌ی او را بازسازی کردند. دقیقاً در همان روزها بود که فیزیکدانی به نام باریس بولوتوفسکی احتمال داد که لف اشتروم، الهام‌بخش گروسمن در پردازش شخصیت اصلی داستانش بوده است (<https://lithub.com/vasily-grossman-and-the-plight-of-soviet-jewish-scientists>).

گروسمن، نخستین بار، نام این دانشمند قربانی را در رمان برای آرمانی عادلانه زنده کرد. این رمان در سال ۱۹۵۲، زمانی که استالین هنوز زنده بود، از چاپ بیرون آمد و بعدها همین رمان به نخستین قسمت از رمان زندگی و سرنوشت بدل شد. در آن زمان ویراستاران کتاب هرگز به رابطه‌ی قهرمان کتاب با فیزیکدان اعدام‌شده پی نبردند. آنها فقط به یهودی‌بودن اشتروم حاضر در داستان، معترض شدند. این رمان، پس از جنگ جهانی دوم و در دوره‌ی یهودستیزی استالین منتشر می‌شد و نام اشتروم، به‌تنهایی، می‌توانست تن ویراستاران را بلرزاند. با این همه و به‌رغم فشارهای سانسورچی‌ها، گروسمن بر موضع خود پا فشرد و اشتروم در کتاب باقی ماند. اما این پایان کار نبود. گروسمن در کتاب زندگی و سرنوشت، تنها به فیزیکدان‌بودن قهرمان رمان بسنده نکرد. حالا استالین در گذشته بود و او می‌توانست با را قدری بیشتر از گلیم خود درازتر کند. او در این کتاب - که کار نگارش آن در ۱۹۶۲ پایان گرفت - برای نخستین بار، میان اصول فاشیسم و قوانین حاکم بر فیزیک مدرن، «شبهانتهی وحشت‌بار» یافت و نوشت:

فاشیسم، مفهوم فردیتِ جداگانه، یعنی مفهوم «انسان واحد» را رد می‌کند و تنها از طریق توده‌های گسترده عمل می‌نماید. از سوی دیگر، فیزیک معاصر در مورد احتمال بیشتر یا کمتر رخدادهایی بحث می‌کند که در این یا آن توده از ذرات منفرد اتفاق می‌افتد. مگر نه این است که سازوکار وحشت‌بار فاشیسم نیز بر قانون سیاست کوانتومی و سیاست احتمالات استوار است؟ فکر نابودساختن کامل بخشی از بشریت و اقلیت‌های ملی یا نژادی از آنجا در ذهن گردانندگان فاشیسم پدید آمد که احتمال بروز مخالفت یا مقاومت آشکار یا پنهان در این گروه‌ها بیش از دیگران بود. این است سازوکار احتمالات و توده‌های انسانی. [7] ([print/articles/4502#_edn7/](https://lithub.com/vasily-grossman-and-the-plight-of-soviet-jewish-scientists))

با این حال، گروسمن، همین اتکای فاشیسم به «توده‌ها» و «قانون احتمالات» را اساس خودفروپاشی آن می‌داند:

فاشیسم، درست به آن سبب محکوم به نابودی است که به فکر افتاده است قوانین حاکم بر اتم‌ها یا ناظر بر قلوهمسنگ‌ها را به انسان‌ها تعمیم دهد. [8] ([print/articles/4502#_edn8/](https://lithub.com/vasily-grossman-and-the-plight-of-soviet-jewish-scientists))

در آن روزگار، همسانی نظام‌های فاشیستی و پیروی حکومت‌های تمامیت‌خواه از اصولی یکسان، مسئله‌ای نو بود. چاپ‌های نخست سوم خاستگاه‌های توتالیتریسم هانا آرنت، پیشتاز نظریه‌پردازی در مورد نظام‌های تمامیت‌خواه، تازه در فصله‌ی سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۶ بیرون آمده بود؛ یعنی درست مقارن با همان سال‌هایی که گروسمن دوگانه‌اش را نگاشته بود. آرنت افزون بر آنکه از ذهنی نکته‌سنج برخوردار بود، زهر تمامیت‌خواهی را در ابتدای به‌قدرت‌رسیدن نازی‌ها در آلمان چشیده بود. او اما فرجام کار و «راه‌کار نهایی» را به‌چشم ندید و پیش از روشن‌شدن نخستین شعله‌های جنگ جهانی دوم از آلمان نازی گریخت و، در ابتدای جنگ، اروپا را به مقصد ایالات متحده ترک گفت.



سرنوشت گروسمن اما یکسره متفاوت بود. در ابتدای تابستان ۱۹۴۱، هنگامی که استالین در استراحتگاه تابستانی خود در دویست کیلومتری مسکو به سر می‌برد، سه میلیون نظامی آلمانی به‌طرزی غافلگیرکننده به خاک شوروی سرازیر شدند. [9] ([print/articles/4502#_edn9/](https://lithub.com/vasily-grossman-and-the-plight-of-soviet-jewish-scientists)) با تهاجم قوای آلمان به بلاروس و اوکراین (از جمله، بردیچف، که هنوز مادر گروسمن در آنجا می‌زیست) گروسمن، همانند بسیاری دیگر، داوطلب حضور در جبهه‌ی جنگ شد. او می‌خواست با نازی‌ها بجنگد. اما به‌دلایل نزدیک‌بینی چشم‌ها و ضعف بنیه از جنگیدن بازماند (<https://www.newyorker.com/magazine/2006/03/06/under-siege>). با این حال، او از در دیگری وارد شد و به استخدام ستاره‌ی سرخ، روزنامه‌ی رسمی ارتش درآمد و از سال ۱۹۴۱ تا سال ۱۹۴۵ فرصت یافت که به‌مدت هزار روز در پیشانی خطوط جنگ، در استالینگراد و نقاط دیگر، شاهد عینی حوادث سرنوشت‌ساز آن سال‌ها باشد. به علاوه، او پسرش را در جنگ از دست داد و مادرش طی یهودکشی گسترده‌ی نازی‌ها در بردیچف قربانی شد. [10] ([print/articles/4502#_edn10/](https://lithub.com/vasily-grossman-and-the-plight-of-soviet-jewish-scientists)) گروسمن در هنگام آزدسازی چند اردوگاه مرگ نازی‌ها شخصاً حضور داشت. [11]

(print/articles/4502#_edn11/) و او بود که نخستین بار هولوکاست را در اوایل سال ۱۹۴۳ - وقتی کماکان نسل‌کشی یهودیان ادامه داشت - به صورت گزارشی مستند در آورد و آن را با نام «دوزخ ترلینکا» در نشریه‌ی [زنامیا] [12] (print/articles/4502#_edn12/)(بیرق) منتشر ساخت، مقاله‌ای ۱۲۰۰۰ کلمه‌ای که یکی از ریزبینانه‌ترین قطعه‌های روزنامه‌نگاری است که از جنگ جهانی دوم به جا مانده است. (https://www.aasoo.org/fa/articles/2239) همین گزارش بود که سرانجام در دادگاه نورنبرگ، به عنوان مدرک، علیه سران نازی استفاده شد.

در عین حال، پنجه در پنجه شدن هیتلر و استالین در استالینگراد، به گروسمن فرصت داد که همسانی دو غول خون‌آشامی را که همزمان از چراغ فاشیسم و تمامیت‌خواهی بیرون آمده بودند، از نزدیک ببیند. او با مقایسه‌ی اردوگاه‌های کار در روسیه و اردوگاه‌های مرگ نازی، دریافت که دو کشور متخاصم، در واقع تصاویر آینه‌ای از یکدیگرند. [13] (print/articles/4502#_edn13/) توصیف نمادین او از استالین، چونان کسی که «شمشیر یهودستیزی» را از هیتلر تحویل می‌گیرد [14] (print/articles/4502#_edn14/)، اشاره‌ای قوی و دلیلی آشکار بود بر اینکه نازیسم و استالینیسم پدیده‌ای واحدند. در قطعه‌ای به یادماندنی از زندگی و سرنوشت، لیس (Liss) افسر اس‌اس به ماستوفسکوی، اسیر روسی، گوشزد می‌کند که نازیسم و کمونیسم دو روی یک سکه‌اند و از همدیگر چیزهای زیادی آموخته‌اند:

... استالین به ما بسیاری چیزها آموخت. اینکه برای برقراری سوسیالیسم در یک کشور بایست آزادی کشت و فروش محصول را از روستاییان سلب کرد. استالین در این کار تردید نکرد و میلیون‌ها دهقان را از بین برد. هیتلر نیز تا دید دشمن، یعنی یهودیان، راه را بر جنبش سوسیالیسم ملی آلمان گرفته‌اند، تصمیم گرفت میلیون‌ها یهودی را نابود کند. اما هیتلر فقط شاگردی نکرد... این تصفیه‌ی [ارنست] روم [15] (print/articles/4502#_edn15/) [توسط هیتلر] بود که تصفیه‌ی حزب در ۱۹۳۷ را به استالین یاد داد. [16] (print/articles/4502#_edn16/)

لیس در جای دیگری از بازجویی به اسیر خود، که بلشویک معتقدی است، می‌گوید:

... امروز کینه‌ی ما نسبت به یهودیان شما را به وحشت می‌اندازد. شاید فردا شما از این تجربه‌ی ما استفاده کنید و راه ما را پیش بگیرد [17]... (print/articles/4502#_edn17/)

افسر نازی، در پایان بازجویی، حقیقت تکان‌دهنده‌ای را در برابر زندانی بلشویک دوآتشه قرار می‌دهد: «من مانند آینه‌ای هستم برای شما؛ یک آینه‌ی جراحی!»

شگفتا که «تردید» ایدئولوژیکی که به جان زندانی روس می‌افتد برای او بسیار زجرآورتر از شکنجه‌هایی است که می‌بیند. آیا استالین در «آینه» تصویر هیتلر را می‌دیدید؟ بی‌جهت نبود که پیش از شروع جنگ، و پس از شب «دشنه‌های بلند» در آلمان، استالین از هیتلر با عنوان «همقطار خوب» یاد کرده بود. [18] (print/articles/4502#_edn18/)

در جای دیگری از رمان زندگی و سرنوشت، فاشیسم، شرنگ تلخ‌تری را به کام مریدان خویش می‌ریزد. کریمف، یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی زندگی و سرنوشت، فرمانده‌ای کمونیست که در جبهه‌ی استالینگراد علیه آلمان نازی رشادت به خرج داده است، در گرم‌اکرم نبرد به ساختمان امنیت شوروی، لوبیانکا، در مسکو فراخوانده می‌شود و هنوز از گرد راه نرسیده، بازجویی می‌شود و تلخی طنز روزگار را می‌چشد: او که پیشتر «گرسنگی‌دادن دسته‌جمعی به دشمنان طبقاتی» را توجیه کرده بود، اینک به سختی شکنجه می‌شود. اینجا یکی از درس‌های تاریخی حکومت‌های فاشیستی و تمامیت‌خواه به او آموخته می‌شود: وقتش که برسد فاشیسم، دوست از دشمن باز نمی‌شناسد. فاشیسم در «مذبح» خود، از میان مریدان خویش بهتر قربانی می‌گیرد. گروسمن به‌خوبی به کارکرد «پلیس مخفی» در این زمینه پی برده بود که آن را به «عصای سحرآمیز» تشبیه کرد. [19]

(print/articles/4502#_edn19/) عصایی همه‌جاحاضر که از چوب مریدان ساخته می‌شود و عاقبت بر پیکر همان مریدان حلقه‌بگوش فرود می‌آید. عصایی که چون آن را می‌انداختی، خطیبانی بزرگ به «یاهوسرایانی بی‌آبرو» بدل می‌شدند و دانشمندان خادم حزب، به فرومایگانی جاسوس. به قول گروسمن «این عصای سحرانگیز را به هیچ قیمتی نمی‌بایست از دست داد.» [20] (print/articles/4502#_edn20/)

اینان، این غلامان خودفروخته و این گردن‌گذاران به قدرتِ قدارمبند، بردگی شوم و تباہکننده‌ی آدمی را تنها راه راستین رستگاری می‌پنداشتند. آنان کورکورانه، جنایت‌های فاشیسم را عالی‌ترین شکل آدمیت می‌دیدند و تقسیم انسان‌ها به پاک و پلید را جایز می‌شمردند. نوعی سودای بقا که در توافق وجدان با غریزه تجسم یافته بود. [21] (print/articles/4502#_edn21/) غریزه‌ای که با شعارهایی افراطی پیرامون ملت، نژاد و طبقه، تیز می‌شد و وجدانی که با منطق حزبی، کور می‌گشت و حاضر می‌شد حتی کودکی خردسال را شکنجه دهد و «کاخ خود را بر روی اشک‌های باز خریدنشده‌ی او پی نهد.» [22] (print/articles/4502#_edn22/)

غلامانی که تنها سراب و عده‌های موهوم حزبی را دیده بودند و چشم بر مظالم آشکار آن بسته بودند. آنان نمی‌دانستند که فاشیسم رهنمی است که به قول شیلر، همزمان، بوسه‌ای بر لب و دشنه‌ای در قلب می‌نشانند

(https://www.gutenberg.org/files/6782/6782-h/6782-h.htm) [23] (print/articles/4502#_edn23/)

است «نابینایی کموبیش کامل انسان‌ها» که به‌باور گروسمن، به چیرگی فاشیسم مدد می‌رساند. [24]

(print/articles/4502#_edn24/) و این است «خوش‌باوری بر لب گور ایستادگان» [25]

(print/articles/4502#_edn25/) که هرگز باور نمی‌کنند که خود در صف انتظار نابودی ایستاده‌اند.

این همه افشاگری و روشنگری، در یک رمان ادبی، نمی‌توانست حتی در دوران خروش‌چف، امری بر تافتنی باشد.

این بود که در فوریه ۱۹۶۱ مأموران کاکب به آپارتمان گروسمن ریختند تا نسخه‌ی دست‌نویس کتاب را توقیف کنند. این یکی از دو موردی بود که مقامات شوروی به جای نویسنده، کتاب را «بازداشت» کردند. مورد دیگر، توقیف **قلب سگی** بولگاکف در ۱۹۲۶ بود که البته دو سال بعد آن را به صاحبش بازگرداندند. [26] ([print/articles/4502#_edn26/](https://www.aasoo.org/fa/articles/4502#_edn26/)) در آن هنگام هیچ کتابی، جز **مجمع‌الجزایر گولاگ**، به اندازه‌ی کتاب گروسمن خطرناک شمرده نمی‌شد.

گروسمن قبلاً دو نسخه‌ی دیگر از کتابش را در خانه‌ی دوستانش (از جمله سیمون لپیکین) پنهان کرده بود. بعدها لپیکین، به کمک ولادیمیر واینویچ (<https://www.aasoo.org/fa/articles/4456>)، طنزپرداز معاصر روسیه، میکروفیلمی از کتاب تهیه کرد [27] ([print/articles/4502#_edn27/](https://www.aasoo.org/fa/articles/4502#_edn27/)) و واینویچ پنهانی آن را با خود به غرب برد. باور عمومی بر آن است که پس از «بازداشت» دست‌نوشته‌اش، گروسمن گرفتار افسردگی شد. به قول لپیکین «گروسمن در برابر دیدگان ما پیر شد. موهای مجدش بیشتر رنگ باخت... و آسم کهنه‌اش عود کرد.» خود گروسمن نوشت: «آنها در گوشه‌ای تاریک مرا خفه کردند.»

گروسمن، که به سرطان ریه مبتلا بود، در سپتامبر ۱۹۶۴، مقارن با بیست‌وسومین سالگرد نسل‌کشی یهودیان در برديچف، از پا درآمد.

زندگی و سرنوشت که لئون آرون آن را «بزرگ‌ترین رمان روسی قرن بیستم» خواند (<https://www.aasoo.org/fa/books/2701>)، در سال ۱۹۸۰ برای نخستین‌بار در لوزان سوئیس انتشار یافت، در آمریکا پرفروش شد و سرانجام در دوران گورباچف در شوروی انتشار یافت (<https://yalebooks.yale.edu/2020/08/12/vasily->) (<https://www.aasoo.org/fa/articles/4427>). (/grossmans-life-and-fate)

کتاب او افق جدیدی فراروی مردمان ایدئولوژی‌زده‌ی سده‌ی بیستم، به‌ویژه هموطنانش، گشود. به باور الکساندرا پوپوف، نویسنده‌ی کتاب **واسیلی گروسمن و قرن شوروی**، گروسمن می‌خواست روسیه‌ی پسااستالینی، به‌شیوه‌ی آلمان پسانازی، با گذشته‌ی خود مواجه شود. [28] ([print/articles/4502#_edn28/](https://www.aasoo.org/fa/articles/4502#_edn28/)) او می‌خواست روسیه، مانند آلمان، از گذشته‌ی خود بیرون بیاید و با واقع‌بینی به زمان حال وارد شود. آرزویی که رگه و امتدادش را در نوشته‌های نویسندگان امروزی روسیه، از جمله میخائیل شیشکین، می‌توان بازجست (<https://www.aasoo.org/fa/articles/4427>). [29] ([print/articles/4502#_edn29/](https://www.aasoo.org/fa/articles/4502#_edn29/))

به‌علاوه، او مناسبات میان افراد و نظام‌های فاشیستی را به‌شیوه‌ای ریزبینانه و بعضاً علمی و نوین واکاوید. انسان را موجودی به‌ظاهر «خُرد»، «ناتوان» و «زخم‌پذیر» به تصویر کشید و دولت را ذاتی «قدرتمند»، «غول‌آسا»، و «زخم‌ناپذیر» توصیف کرد که در هیئت لوبیانکا، آشویتس، حزب، پیشوا یا رهبر تظاهر می‌یابد. [30] ([print/articles/4502#_edn30/](https://www.aasoo.org/fa/articles/4502#_edn30/)) با این همه، گروسمن، وجود فاشیسم و انسانیت را ناهمساز می‌داند؛ او می‌نویسد:

همزیستی فاشیسم و انسان ممکن نیست. جایی که فاشیسم پیروز شود انسان نابود خواهد شد. و فقط موجوداتی آدمی‌شکل، اما در باطن تغییرشکل‌یافته، باقی خواهند ماند و هرگاه انسان خردمند نیک‌اندیش پیروز شود، نظام فاشیسم وژگون خواهد شد و تسلیم‌شدگان به آن، دوباره انسان خواهند گشت. [31] ([print/articles/4502#_edn31/](https://www.aasoo.org/fa/articles/4502#_edn31/))

[1] ([/print/articles/4502#_ednref1](https://www.aasoo.org/fa/articles/4502#_ednref1)) Alexandra Popoff (2019) **Vasily Grossman and the Soviet Century**. Yale University Press, p.137.

[2] ([print/articles/4502#_ednref2/](https://www.aasoo.org/fa/articles/4502#_ednref2/)) **For a Just Cause** نام اولیه‌ی این کتاب، استالین‌گراد بود. نام استالین‌گراد تغییر کرد چون با مخالفت یکی از نام‌دارترین نویسندگان هم‌روزگار گروسمن مواجه شد. میخائیل شولوخف در هیئت تحریریه آشکارا گفته بود «چه کسی به او اجازه داده که کتابی در باره‌ی استالین‌گراد بنویسد؟» مقصود شولوخف این بود که یک یهودی حق ندارد در مورد یکی از باشکوه‌ترین فصل‌های تاریخ روسیه کتابی بنگارد. بنگرید به:

Vasily Grossman (2009) **Everything Flows**. Translated from Russian by Robert and Elizabeth Chandler with Anna Aslanyan, New York Review Books, from the introduction by Robert Chandler.

[3] ([/print/articles/4502#_ednref3](https://www.aasoo.org/fa/articles/4502#_ednref3)) Alexandra Popoff (2019) **Vasily Grossman and the Soviet Century**. Yale University Press, p.7.

[4] ([/print/articles/4502#_ednref4](https://www.aasoo.org/fa/articles/4502#_ednref4)) Ibid, 15.

[5] ([/print/articles/4502#_ednref5](https://www.aasoo.org/fa/articles/4502#_ednref5)) John & Carol Garrard (2012) **The Life and Fate of Vasily Grossman**. Pen & Sword Military.

[6] ([print/articles/4502#_ednref6/](https://www.aasoo.org/fa/articles/4502#_ednref6/)) همان‌طور که از یکی از نامه‌های بازمانده از گروسمن پیداست، او و لِف اشتروم سال‌ها یکدیگر را می‌شناختند. در ۱۲ فوریه ۱۹۲۹، گروسمن جوان، که در آن زمان دانشجوی گروه شیمی دانشگاه مسکو بود، به پدرش نوشت که اشتروم را در کی‌یف دیده و از او پول قرض کرده است. در ۲۳ سالگی، گروسمن آدم مقلسی بود و به کی‌یف سفر کرده بود تا با معشوقه (و همسر آینده‌اش)، آنا ماتشوک، ملاقات کند. اشاره‌های گهگاهی او در نامه‌هایش به اشتروم نشان می‌دهد که این فیزیکدان، دوست خانوادگی آنها بوده است. (<https://lithub.com/vasily-grossman-and-the-plight-of-soviet->) (/jewish-scientists)

[7] (/print/articles/4502#_ednref7) Vasily Grossman (2006) **Life and Fate**. Translated by Robert Chandler. New York Review books Classics, sec.1, chap.19.

و نیز بنگرید به واسیلی گروسمن (۱۴۰۰) **پیکار با سرنوشت**. انتشارات نیلوفر، ص. ۹۳. به علت برخی تفاوت‌های ظریف در میان ترجمه‌های انگلیسی و فارسی کتاب **زندگی و سرنوشت**، در نگارش این مقاله، از هر دو نسخه‌ی یادشده استفاده کرده‌ام.

[8] (/print/articles/4502#_ednref8) **پیکار با سرنوشت**، ص. ۹۴.

[9] (/print/articles/4502#_ednref9) فرانک دیکوتر (۱۳۹۹) **آداب دیکتاتوری**، **گیش شخصیت در قرن بیستم**. ترجمه‌ی مسعود یوسف‌حصیرچین، ص. ۱۳۰.

[10] (/print/articles/4502#_ednref10) گروسمن در **زندگی و سرنوشت** یاد مادر خود را در قالب شخصیت آنا سمیونونا، مادر اشتروم، زنده نگاه داشته است. به‌ویژه نام‌های دلخراش و اثرگذاری که آنا سمیونونا در واپسین روزهای حیات از گتویی در یکی از شهرهای اوکراین می‌نویسد، یکی از ماندگارترین آثار در ادبیات پیرامون یهودستیزی نازی‌ها، و در واقع، نام‌های است که اشواق قلبی مادر خود گروسمن را در آخرین لحظات زندگی، گرفتار در دست نازی‌ها، بازمی‌گوید. شباهت‌های فراوانی میان آنا سمیونونا و مادر گروسمن وجود دارد: هر دو یهودی بودند؛ هر دو زبان فرانسوی درس می‌دادند؛ هر دو به خاطر ناسازگاری عروس‌هایشان نتوانستند در کنار خانواده‌ی پسر خود زندگی کنند و در نتیجه، نتوانستند از مهلکه‌ی نازی‌ها بگریزند. گروسمن (همانند اشتروم) همواره از همسر دومش اولگا گلمند بود که چرا به بهانه‌ی کمبود جا، نگذاشته مادرش به مسکو بیاید و با آنها زندگی کند تا اسیر و قربانی نازی‌ها نشود. (**Life and Fate**, from the introduction by Robert Chandler) اشتروم، **قهرمان زندگی و سرنوشت** عین همین گلایه را به همسرش اظهار می‌دارد. (بنگرید به: **پیکار با سرنوشت**، ص. ۷۳). برای خواندن نام‌های پیش‌گفته، بنگرید به همان، ص. ۸۴ تا ۹۳.

[11] (/print/articles/4502#_ednref11) John & Carol Garrard (2012) **The Life and Fate of Vasily Grossman**. Pen & Sword Military.

[12] (/print/articles/4502#_ednref12) Znamya

[13] (/print/articles/4502#_ednref13) **The Life and Fate of Vasily Grossman**.

[14] (/print/articles/4502#_ednref14) **پیکار با سرنوشت**، ص. ۶۱۳

[15] (/print/articles/4502#_ednref15) Ernest Roehm (1934-1887) از اعضای حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان که در سال ۱۹۳۰ ریاست S.A را بر عهده گرفت. او در برخی موارد، از جمله ادغام S.A و ارتش آلمان، با هیتلر زاویه داشت. در نتیجه، و با سعایت افرادی مثل هیملر، هیتلر به او بدگمان شد و در سی‌ام ژوئن ۱۹۳۴ در شب خونین «دشنه‌های بلند» که تصفیه‌ی گسترده‌ای در مونیخ به راه افتاد و دوپست نفر از نازی‌های فعال به قتل رسیدند، روم در سلول زندان در حضور هیتلر به قتل رسید. (بنگرید به **پیکار با سرنوشت**، ص. ۳۸۵ پاورقی)

[16] (/print/articles/4502#_ednref16) **The Life and Fate**, sec.2, chap.15.

و نیز بنگرید به: **پیکار با سرنوشت**، ص. ۳۸۸

[17] (/print/articles/4502#_ednref17) **پیکار با سرنوشت**، ص. ۳۸۴

[18] (/print/articles/4502#_ednref18) **آداب دیکتاتوری**، ص. ۱۲۸

[19] (/print/articles/4502#_ednref19) **پیکار با سرنوشت**، ص. ۴۶۱

[20] (/print/articles/4502#_ednref20) همان.

[21] (/print/articles/4502#_ednref21) با اقتباس از **پیکار با سرنوشت**، ص. ۲۰۴

[22] (/print/articles/4502#_ednref22) فنودور داستایفسکی (۱۳۹۷) **برادران کارامازوف**، ترجمه‌ی مشفق همدانی، انتشارات بدرقه جاویدان، جلد ۱، ص. ۳۱۰.

[23] (/print/articles/4502#_ednref23) Friedrich Schiller (2012) **The Robbers**. CreateSpace Independent Publishing Platform.

[24] (/print/articles/4502#_ednref24) **پیکار با سرنوشت**، ص. ۲۰۵

[25] (/print/articles/4502#_ednref25) همان.

[26] (/print/articles/4502#_ednref26) **Life and Fate**, from the introduction by Robert Chandler.

[27] (/print/articles/4502#_ednref27) تجهیزات میکروفیلیم را آندری ساخاروف، دانشمند معترض شوروی، فراهم کرده بود که در آن زمان در مقام فیزیکی‌دان هسته‌ای به تجهیزات مدرن فنی دسترسی داشت.

[28] (/print/articles/4502#_ednref28) **Vasily Grossman and the Soviet Century**, p.1.

[29] (/print/articles/4502#_ednref29) روسیه اما کماکان چنین مطالبه‌ای را بر نمی‌تابد. پوتین در سال ۲۰۲۱ قانونی را به تصویب رساند که هرگونه مقایسه و برابرسازی عملکرد هیتلر و استالین در جنگ جهانی دوم را ممنوع می‌سازد

https://www.thetimes.co.uk/article/vladimir-putin-bans-comparisons-between-soviets-and-nazi-)

(germany-in-second-world-war-wtdtw6g9n). طبق همین قانون، انکار «مأموریت بشردوستانه‌ی اتحاد شوروی در آزادسازی کشورهای اروپایی» غیرقانونی شمرده شد.

[30] (/print/articles/4502#_ednref30) **پیکار با سرنوشت**، برگرفته از مقدمه بر ترجمه‌ی فارسی، ص. ۱۶

[31] (/print/articles/4502#_ednref31) همان، ص. ۹۴